



خاک می‌خوریم اما خاک نمی‌دهیم/ ماجرای اشک ریختن ستارخان

اگر فقط به خاطر ترس از تحریم و کمبودهای احتمالی به همه چیز پشت پا بزنیم چه جوابی خواهیم داشت در محضر آنهایی که برای برپایی این حکومت از جان و مال و اولاد و هستی خود گذشتند!!!

اگر فقط به خاطر ترس از تحریم و کمبودهای احتمالی به همه چیز پشت پا بزنیم چه جوابی خواهیم داشت در محضر آنهایی که برای برپایی این حکومت از جان و مال و اولاد و هستی خود گذشتند!!!

خبرگزاری فارس- مریم عباسی: ستارخان سردار ملی (1284-1332ق) فرزند حاج حسن قراچه داغی در منطقه قراچه داغ (ارسباران) به دنیا آمد.

ستارخان، سردار مقاومت آذربایجان و جنبش مشروطیت نوشته است: من هیچ وقت گریه نمی‌کنم چون اگر اشک می‌ریختم، آذربایجان شکست می‌خورد و اگر آذربایجان شکست بخورد، ایران زمین می‌خورد؛ اما در مشروطه دو بار اون هم تو به روز اشک ریختم.

حدود ۹ ماه بود که تحت فشار بودیم؛ بدون غذا. بدون لباس؛ از قرارگاه اومدم بیرون؛ چشمم به یک زن افتاد با په بچه تو بغلش. دیدم که بچه از بغل مادرش اومد پایین و چهار دست و پا رفت به طرف و بوته علف؛ علف رو از ریشه درآورد و از شدت گرسنگی شروع کرد خاک ریشه‌ها رو خوردن؛ با خودم گفتم الان مادر اون بچه به من فحش می‌ده و میگه لعنت به ستارخان که ما را به این روز انداخته؛ اما مادر کودک اومد طرفش و بچه اش رو بغل کرد و گفت: عیبی نداره فرزندم؛ خاک می‌خوریم اما خاک نمی‌دهیم؛ اونجا بود که اشکم دراومد.

تحلیلی بر وصیت نامه ستارخان سردار ملی

این شهید راه مشروطه مشروعه، هدف از قیام مسلحانه خود و یارانش را "اجرای احکام شریعت غراء احمدی(ص)" اعلام و با درج عبارت "مطابق احکام صادره علماء اسلام" به طول تاریخ درس می‌دهد که در نظام سیاسی شیعه، هر قیامی، هر عملی و هر جنگ و صلح و مذاکره و توافقی باید مطابق فتوا و حکم ولی و زعیم شیعه بوده باشد.

این بنده عاصی ستار، برای اجرای احکام شریعت غراء احمدی(ص) مطابق احکام صادره علماء اسلام، از جان و مال و اولاد و هستی خود، صرف نظر کرده تا دولت جابره تبدیل به دولت عادل و قوانین حضرت سیدالمرسلین رویه و مسلک اهل اسلام شود. "ستار"

در نگاهی به وصیت نامه این دلاور مرد آذربایجان و ایران زمین، نکات قابل توجهی حاصل می‌آید؛ و اغراق نکرده ایم اگر این وصیت نامه را چکیده بسیار فشرده از نظام سیاسی شیعه و حکومت ولایت فقیه بدانیم.

در شروع وصیت نامه، این سردار ملی همانند سرداران مذهبی، میل حرکتی خود و خاستگاه حرکت اجتماعی-سیاسی خود را با به کار بردن عبارت "بنده" می‌نمایاند، تا نشان دهد قبل از آنکه سردار بزرگی باشد و حتی قبل از آنکه ستار باشد، بنده خدا و عبد است، با صفت "عاصی" به نظر می‌رسد، ستارخان نه شکسته نفسی معمول، بلکه تواضع ممدوح کرده و با بیان ذلت خود در محضر باریتعالی، جلوی خود پسندی و عجب خود را گرفته است، تا از مردم و زمین و زمان و مملکت متوقع نباشد و خود را تنها ناجی مردم از بحران نپندارد.

در ادامه ستارخان، بسیار عالی در چند خط کوتاه و با عبارات مجمل اما پرمعنی، هدف از قیام خود، مبنای آن و روش عمل، خطوط قرمز و ... را بیان داشته است.

این شهید راه مشروطه مشروعه، هدف از قیام مسلحانه خود و یارانش را اجرای احکام شریعت غراء احمدی(ص) اعلام و با درج عبارت "مطابق احکام صادره علماء اسلام" به طول تاریخ درس می‌دهد که در نظام سیاسی شیعه هر قیامی،

هر عملی و هر جنگ و صلح و مذاکره و توافقی باید مطابق فتوا و حکم ولیّ و زعیم شیعه بوده باشد.

این مجاهد بزرگ تشییع، رسیدن به تشکیل حکومت اسلامی و رویه و مسلک اهل اسلام شدن قوانین حضرت سیدالمرسلین را آنقدر مهمّ و با ارزش می داند که برای دستیابی به آن ایابی از گذشتن از جان و مال و اولاد و هستی ندارد و سرآخر همین اتفاق می افتد، تا به طول تاریخ نشان داده شود این فراز بیان ستارخان نیز تعارف یا شعار نبوده است.

و ما اکنون در کجای تاریخ ایستاده ایم و چه جوابی خواهیم داشت برای فردای روزی که با ستارخان ها و شهید مدرّس ها و صدها هزار شهید دفاع مقدّس ... روبه رو خواهیم شد، اگر اجرای احکام شریعت غراء احمدی(ص) را واقعی نهمیم و مهمّ تر از آن احکام صادره علماء اسلام به خصوص ولیّ و زعیم زمان خود را در تصمیم گیری ها، مذاکرات، توافقات و ... لحاظ نکنیم و بدتر به عکس آن عمل کنیم؟

اگر فقط به خاطر ترس از تحریم و کمبودهای احتمالی به همه چیز پشت پا بزنیم چه جوابی خواهیم داشت در محضر آلهایی که برای برپایی این حکومت از جان و مال و اولاد و هستی خود گذشتند!!!

ستارخان، سردار ملی

ستارخان از سرداران جنبش مشروطه خواهی ایران، و ملقب به سردار ملی است. در مقاومت تبریز وی جانفشانی های بسیاری کرد.

ستار قره داغی سومین پسر حاج حسن قره داغی در 28 مهر سال 1285 ق (1868 میلادی) به دنیا آمد. او از اهالی قره داغ آذربایجان بود که در مقابل قشون عظیم محمدعلی شاه پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی و تعطیلی آن که برای طرد و دستگیر کردن مشروطه خواهان تبریز به آذربایجان گسیل شده بود ایستادگی کرد و بنای مقاومت گذارد.

وی، مردم را بر ضد اردوی دولتی فرا خواند و خود رهبری آن را بر عهده گرفت و به همراه سایر مجاهدین و باقرخان سالار ملی مدت یک سال در برابر قوای دولتی ایستادگی کرد و نگذاشت شهر تبریز به دست طرفداران محمدعلی شاه بیفتد.

اختلاف او با شاهان قاجار و اعتراض به ظلم و ستم آنان، به زمان کودکی اش برمی گشت. او و دو برادر بزرگ ترش اسماعیل و غفار از کودکی علاقه وافری به تیراندازی و اسب سواری داشتند، اما اسماعیل فرزند ارشد خانواده در این امر پیشی گرفته بود و شب و روزش به اسب تازی، تیراندازی و نشست و برخاست با خوانین و بزرگان سپری می شد، سرانجام او در پی اعتراض به حاکم وقت دستگیر و محکوم به اعدام شد. این امر کینه ای در دل ستار ایجاد کرد و نسبت به ظلم درباریان و حکام قاجاری خشمگین شد.

ستار در جوانی به جرگه لوطیان (جوانمردان، یا اهل فتوت) محله امیرخیز تبریز درآمد و در همین باب در حالی که به دفاع از حقوق طبقات زحمتکش بر می خاست با مأمورین محمدعلی شاه درافتاد و به ناچار از شهر گریخت. سپس با میانجیگری پاره ای از بزرگان به شهر آمد و چون در جوانی به درستی و امانتداری در تبریز شهرت داشت به همین دلیل مالکان حفاظت از املاک خود را به او می سپردند.

مقاومت

او در مدت 11 ماه از 20 جمادی الاول 1326 ق تا هشتم ربیع الثانی 1327 ق رهبری مجاهدین تبریز و آرامنه و قفقازی ها را بر عهده داشت و مقاومت شدید و طاقت فرسای اهالی تبریز در مقابل سی و پنج الی چهل هزار نفر قشون دولتی با راهنمایی و رهبری او انجام گرفت، به طوریکه شهرت او به خارج از مرزهای کشور رسید و در غالب جراید اروپایی و آمریکایی هر روز نام او با خط درشت ذکر می شد و درباره مقاومت های سرسختانه وی مطالبی انتشار می یافت.

در اواخر کار محاصره تبریز قوای روسیه با موافقت دولت انگلیس به سوی تبریز آمد و راه جلفا را باز کرد. قوای دولتی با دیدن قوای روس به تهران بازگشت و محاصره تبریز پایان گرفت، اما ستارخان حاضر به اطاعت از دولت روس نشد و در اواخر جمادی الثانی 1327 ق (اواخر ماه مه 1909 م) به ناچار با همراهانش به کنسول خانه عثمانی در تبریز پناهنده شد.

در منابع ذکر شده است که ستارخان به کنسول روس (پاختیانوف) که می خواست بیرقی از کنسول خانه خود به سر در خانه ستارخان زند و او را در زینهار دولت روس قرار دهد گفت: «ژنرال کنسول، من می خواهم که هفت دولت به زیر بیرق دولت ایران بیایند. من زیر بیرق بیگانه نمی روم.»

پس از عقب نشینی قوای روس مردم شهر به رهبری ستارخان در برابر حاکم مستبد تبریز رحیم خان قد علم کردند و او را از شهر بیرون راندند، اما اندکی بعد ستارخان در زیر فشار دولت روس، دعوت تلگرافی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی و جمعی از ملیون را پذیرفت و با لقب سردار ملی به سوی تهران حرکت کرد. در این سفر باقرخان سالار ملی نیز همراه او بود.

هدف دولت مشروطه از این اقدام که به بهانه تجلیل از ستارخان و باقرخان صورت گرفته بود در واقع کنترل آذربایجان و خلع سلاح مجاهدین تبریز بود. روز شنبه 7 ربیع الاول سال 1328 ق در شب عید نوروز، جمعیت زیادی از مردم و رجال شهر از جمله پیرم خان ارمنی برای وداع با ستارخان و باقرخان جمع شدند و آنان در میان هلله جمعیت از منزل خود بیرون آمدند و به سوی تهران حرکت کردند.

در بین راه نیز در شهرهای میانه، زنجان، قزوین و کرج استقبال باشکوهی از این دو مجاهد راستین آزادی به عمل آمد و هنگام ورود به تهران نیمی از شهر برای استقبال به مهرآباد شتافتند و در طول مسیر چادرهای پذیرایی آراسته با انواع تزئینات، و طاق نصرت های زیبا و قالی های گران قیمت و چلچراغ های رنگارنگ گسترده شدند.

در سرتاسر خیابان های ورودی شهر، تابلوهای زنده باد ستارخان و زنده اد باقرخان مشاهده می شد. تهران آن روز سرتاسر جشن و سرور بود. ستارخان پس از صرف ناهار مفصلی که در چادر آذربایجانی های مقیم تهران تدارک دیده شده بود به سوی محلی که برای اقامتش در منزل صاحب اختیار (محلی در خیابان سعدی کنونی) در نظر گرفته بودند رفت.

او مدت یک ماه مهمان دولت بود، اما به دلیل وجود سربازان و کمی جا دولت، محل باغ اتابک (محل فعلی سفارت روسیه) را به اسکان ستارخان و یارانش و محل عشرت آباد را به باقرخان و یارانش اختصاص داد. پس از چند روزی که نیروهای هر دو طرف در محل های تعیین شده اسکان یافتند .

مجلس طرحی را تصویب کرد که به موجب آن تمام مجاهدان و مبارزان غیرنظامی از جمله افراد ستارخان و خود او باید سلاح های خود را تحویل دهند. این تصمیم به دلیل بروز حوادث ناگوار و ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی و میرزااعلی محمدخان تربیت از سران مشروطه گرفته شده بود، اما یاران ستارخان از پذیرفتن این امر خودداری کردند. به تدریج مجاهدین دیگری که با این طرح مخالف بودند به ستارخان و یارانش پیوستند و این امر موجب هراس دولت مرکزی شد.

سردار اسعد به ستارخان پیغام داد که «به سوگندی که در مجلس خوردید وفادار باشید و از عواقب وخیم عدم خلع سلاح عمومی بپرهیزید.»، اما باز یاران ستارخان راضی به تحویل سلاح نشدند.

بعدازظهر اول شعبان 1328 ق قوای دولتی که جمعاً 3 هزار نفر می شدند به فرماندهی پیرم خان، یار قدیمی ستارخان در تبریز و رئیس نظمیه وقت باغ اتابک را محاصره کردند و پس از چندبار پیغام، هجوم نظامیان به باغ صورت گرفت و جنگ بین قوای دولتی و مجاهدین آغاز گشت. در این جنگ قوای دولتی از چند عراده توپ و پانصد مسلسل شصت تیر استفاده کردند و به فاصله چهار ساعت 300 نفر از افراد حاضر در باغ کشته شدند.

ستارخان راه پشت بام را در پیش گرفت، اما در مسیر پله ها در یکی از راهروهای عمارت تیری به پایش اصابت کرد و مجروح شد و قادر به حرکت نبود. اندکی بعد قوای دولتی او را دستگیر کردند و به منزل صحمام السلطنه بردند و خود و اتباعش ناچار به خلع سلاح شدند (30 رجب 1328 ق).

بعد از این وقایع، ستارخان خانه نشین شد و پزشکان حاذق برای مداوای پای او تمام تلاش خود را کردند، اما معالجات به جایی نرسید و در تاریخ 28 ذی الحجه 1332 هـ. ق (25 آبان 1293 ش / 16 نوامبر 1914 م) در تهران دار فانی را وداع گفت و در باغ طوطی در جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرری درحالی که هزاران هزار تهرانی با چشمانی گریان جنازه او را تشییع می کردند به خاک سپرده شد. او هنگام فوت حدود 53 سال داشت.

سخن آخر

واقعه فتح تهران در دوران مشروطه شاید یکی از آموزنده ترین قطعات تاریخی ملت ایران باشد. در دوران استبداد صغیر، عده ای از مشروطه خواهان از مناطق مختلف ایران از جمله آذربایجان تنها راه دفاع از انقلاب خویش را فتح تهران دانستند و راهی پایتخت شدند.

در میان فاتحان تهران نام مردانی بزرگ به چشم می خورد؛ هر کس در آن روزگار نام ستارخان و باقرخان را می شنید ناخودآگاه مجاهدان مسلمانی را به یاد می آورد که برای احیای شریعت ختم المرسلین(ص) و آزادی در پناه اسلام به پاخاستند. ستارخان بعد از فتح تهران راهی پارک اتابک شد تا با نیروهایش همچنان حافظ مشروطه ای باشد که آن را مشروع می خواست؛ ولی دست های خیانت کار هنوز به طور کامل قطع نشده بودند.

استعمارگران زخم خورده از انقلاب مشروطه آن هم مشروطه از نوع آنچه ستارخان و باقرخان می خواستند، انقلابی های این ونه را نمی توانستند تحمل کنند، مخصوصا اگر مسلح به سلاحی باشند که بتوانند با آن از نهضتشان دفاع کنند.

نفوذی ها دست به کار شدند و به بهانه های مختلف قانونی ساختند تا مجاهدان را خلع سلاح کند؛ بهانه تراشی امنیت هم عده ای از نمایندگان مجلس وقت را خوش افتاد و طرح خلع سلاح فاتحان تصویب شد؛ اول هم کار را از مسلم ترین مجاهد مشروطه خواه شروع کردند؛ ستارخان باید سلاح را تحویل می داد تا خیال استعمارگران پیر راحت شود بدون آنکه جای پای از خود باقی بگذارند و سرشان بالا باشد که «خودتان در بین خودتان قانون خلع سلاح را تصویب کردید!»

سردار آذربایجان که حالا سردار ملی بود توطئه استعمار را خوب شناخت و تا آخرین نفس سلاحش را تحویل نداد و در نهایت پارک سبز اتابک آنچنان سرخ شد که تا سال ها خون مجاهدان مسلمان از آن پاک نشد. ننگ اما بر پیشانی روشنفکران مدعی مشروطه خواهی که دانسته یا ندانسته از خلع سلاح ستارخان و باقرخان دفاع کردند، ماند که بزرگترین پشتوانه انقلاب را به خون نشانند و به این ترتیب تنها 12 سال بعد، خود انقلاب مشروطه را با کودتا دربست تحویل رضاخان قلدرد دست نشانده انگلیسی ها دادند و دیگر چه سود دست بر روی دست زدند.